هو العلیم

استدلال اخباریین بر وجوب احتیاط در تمام شبهات

استدلال‌های اخباریین و پاسخ‌های اصولیین

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ احتیاط ـ جلسهٔ دویست‌وهفتادوهشتم

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

اشکالی از طرف اخباریین و پاسخ به آن در کلام مرحوم آخوند

مرحوم آخوند در تتمهٔ بیانشان اشکالی را از طرف اخباریین وارد می‌کنند مبنی بر اینکه ایجاب احتیاط به نفس ادلّهٔ احتیاط ثابت است و به‌واسطهٔ این ایجاب احتیاط، عصیانی که متعلق است بر نفس ایجاب احتیاط است و احتیاجی به اوامر دیگر یا نواهی دیگر که بیان برای حکم است نیست.

بعد جوابی که خودشان از این اشکال می‌فرمایند این است که نفس ایجاب احتیاط فی‌حدّنفسه تا وقتی که واصل نباشد و مکلف علم نداشته باشد این نمی‌تواند بیان باشد. بناءًعلیٰ‌هذا این مسئلهٔ ایجاب احتیاط به نفس دلیل، در ظرف عدم وصول به مکلف، دیگر نمی‌تواند دراین‌صورت واجب باشد؛ چون شرط وجوب احتیاط عبارت از وصول به مکلف است. بنابراین نفس خود احتیاطی که در

لسان ادلّه هست فی‌حدّنفسه دلالت بر ایجاب نخواهد کرد؛ چون شرط هنوز حاصل نشده است.[1]

نقد جواب مرحوم آخوند

اشکالی که بر این مطلب می‌شود وارد کرد این است که قائلین به احتیاط مثل اخباریین در مسئلهٔ ایجاب احتیاط حکمشان مانند سایر اوامر و نواهی نفسیه است؛ یعنی همان‌طوری‌که دلیل دالّ بر شرب خمر و حرمت شرب خمر خودش فی‌حدّنفسه دالّ بر حرمت است اما تنجّز و فعلیت آن ـ حالا فعلیت را بگوییم نه تنجّز ـ متوقف بر وصول و بلوغ به مکلف است، در مسئلهٔ احتیاط هم قضیه همین است یعنی نفس ادلّه، مثبت وجوب است، ولی تنجّز این مسئلهٔ احتیاط یا بنا بر یک قولی فعلیت آن یعنی به عبارت دیگر الزام، آن الزام متوقف بر وصول است مانند سایر اوامر و نواهی نفسیه، قضیهٔ احتیاط هم همین است. آن‌وقت دیگر روی این جهت خود ایجاب احتیاط فی‌حدّنفسه دلالت بر حرمت مخالفت با احتیاط می‌کند و به هرکسی که واصل باشد، خب

---

[1] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کفایة الأصول، ج ۱، ص ۳۴۵ و ۳۴۶.

این ایجاب احتیاط ملزم است و به هرکسی که واصل نباشد، مثل سایر ادلّه‌ای که دالّ بر حرمت یا وجوب است، آن‌هم دراین‌صورت ملزم نخواهد بود و آن شخص برای این مسئله باید به ادلّهٔ دیگر مراجعه کند؛ ادلّهٔ عقلیه و یا فرض کنید ادلّهٔ نقلیهٔ دیگر. این جوابی است که از این کلام مرحوم آخوند می‌شود داد.

اشکالی دیگر از طرف اخباریین

یک اشکالی در اینجا می‌شود بر این بیان وارد بشود یعنی از طرف اخباریین در این مسئله می‌شود وارد بشود و آن این است که مگر شما هلاکت را موجب ایجاب احتیاط نمی‌دانید؟! یعنی هلاکت موجب احتیاط، احتیاط واصل است، پس اگر در لسان ادلّه‌ای، شبهه مساوی با هلاکت باشد و ورود در شبهات مانند وارد شدن در هلاکت است، پس به‌نحو إنّ، کشف می‌کنیم از وجوب احتیاط؛ وجوب ایجاب احتیاط واصل، یعنی احتیاط واصل واجب است، درصورتی‌که هلاکت در لسان دلیل احراز شده باشد. این اشکالی است که از طرف اخباریین بر این مبنا می‌شود وارد بشود.

بنابراین اگر ما در جایی بر لسان دلیل، ورود در شبهات را مساوی ورود در هلکات دانستیم به‌نحو إنّ، که اثبات معلول از ناحیهٔ علت است، از اینجا اثبات می‌کنیم که پس باید احتیاط واجب باشد تا آن وجوب احتیاط موجب تحرّز از وقوع در هلاکت که همان وقوع در شبهه باشد بشود.

جواب آیت‌الله حکیم به اشکال دوم

مرحوم آقای حکیم نسبت به این اشکال جواب می‌دهند؛ جواب ایشان این است که در قضیهٔ ایجاب شبهه هلاکت را، که هلاکت موجب وجوب احتیاط واصل است، علت برای احتیاط همان وجوب احتیاط عبارت از هلاکت است، آن در جایی است که هلاکت با دلیل دیگری قبلاً احراز شده باشد؛ وقتی که هلاکت با دلیل دیگر احراز بشود بنابراین ما به‌نحو إنّ، استکشاف از ایجاب احتیاط هم دراین‌صورت می‌کنیم.

بنابراین روی این جهت اگر ما دلیل دیگری غیر از خود همین دلیل نداشته باشیم، این استکشاف موجب ایجاب احتیاط به‌نحو دلیل دوری خواهد بود

و ما هم دلیل دیگری غیر از نفس این ادلّه نداریم؛ یعنی نفس همین ادلّهٔ: **«قِف عِند الشُّبهة فإنَّ الوقوفُ عِندَ الشُّبُهاتِ خَيرٌ مِنَ الاقتِحامِ فِی الهَلَكاتِ»**، شبهه مساوی با هلاکت است در سایر این ادلّه که نیست.

بنابراین اگر در جایی ما دلیل داشتیم که ورود در شبهه مساوی با هلاکت است، آن‌وقت در اینجا اگر احتیاطی بیاید، چون این احتیاط معلول برای هلاکت است و هلاکت، خودش فی‌حدّنفسه موجب وجوب احتیاط است پس احتیاط در اینجا واجب می‌شود. اما اگر هلاکت در نفس خود دلیل است، یعنی در نفس خود این حدیث، هلاکت مساوی با شبهه است، بنابراین اگر ایجاب احتیاط به‌واسطهٔ خود این دلیل ثابت بشود بنابراین دلیل، دلیل دوری خواهد بود و هو مُمتنِعٌ. چرا؟! چون ایجاب احتیاط در این دلیل متوقف بر ثبوت هلاکت است و ثبوت هلاکت در لسان دلیل متوقف بر ایجاب احتیاط است. یعنی اگر مخالفت با این احتیاط بکند، این مخالفت موجب هلاکت است، معنایش این است. وقتی می‌گوید که **«قِف عِند الشُّبهة فإنَّ الوقوفُ عِندَ الشُّبُهاتِ خَيرٌ**

مِنَ الاقتِحامِ فِی الهَلَکاتِ» این ایجاب احتیاط در نفس دلیل، متوقف بر وجود هلاکت است و وجود هلاکت متوقف بر ایجاب احتیاط است؛ اگر احتیاط واجب نباشد هلاکت هم نیست؛ بنابراین این دلیل، دلیل دوری خواهد بود. این جواب مرحوم آقای حکیم نسبت به این مسئله است.[1]

نقد جواب آیت‌الله حکیم به اشکال اخباریین

و فیه ما لا یَخفی؛

نقد اول

اولاً خود اثبات هلاکت بر شبهه کفایت می‌کند به تقدّم دلیلی و به تقدّم روایتی از معصومین؛ یعنی اگر فرض کنید از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم یا از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام روایتی آمد که یا أیها الناس إنّ فی الشُّبهاتِ هَلاکة یا فرض کنید لا تَقتَحِموا فی الشُّبهات فَإنّ الاقتحامَ فی الشُّبهات هو یوجبُ الهلاکة، یا الهلاکةُ فی الشبهات یک هم‌چنین دلیلی باشد ـ تقدّم، متقدّم باشد ـ بعد خود

---

[1] . حقائق الأصول، ج ۲، ص ۲۴۲.

همین دلیل موجب می‌شود که دلیل بعدی که ناظر بر دلیل اول است، دراین‌صورت مصحّح دوریّت باشد یعنی دلیل اول اثبات هلاکت را بر شبهه می‌کند بعد دلیل بعدی می‌آید و ناظر بر دلیل اول، ایجاب احتیاط را ثابت می‌کند، این اشکالی ندارد.

اینکه ایشان می‌گویند که در غیر از این حدیث ما نداریم، ما فقط یک حدیث که نداریم؛ بلکه بیست‌تا حدیث داریم، سی‌تا حدیث راجع به شبهات و راجع به احتیاط و ایجاب احتیاط و ورود در شبهات و اینها داریم **«[فمَن تَرَكَ ما اشتَبَهَ عليهِ مِن الإثمِ فهو لِما استَبان لهُ أترَكُ] و المَعاصی حِمَی اللهِ»** مگر ما نداریم؟! یا مثلاً **«قِف عِند الشُّبهة فإنَّ الوقوفُ عِندَ الشُّبُهاتِ خَيرٌ مِنَ الاقتِحامِ فِی الهَلَكاتِ»** یا مثلاً **«فَعَلَيكُم بِالاحتياطِ حَتَّى تَسألوا عَنهُ فَتَعلَموا»** و امثال‌ذلک، این روایاتی که مربوط به شبهات هست که شبهه را مساوی با هلاکت می‌دانند، تقدّم یکی از این احادیث کفایت می‌کند برای تصحیح ایجاب احتیاطی که بعد از این حدیث می‌آید و دیگر دور هم لازم نمی‌آید.

من‌باب‌مثال در مورد قضیهٔ قصد قربت و قصد

وجه همین حرف را می‌زنند و می‌گویند که به نفس دلیل نمی‌شود اثبات تقرب و اثبات وجه کرد. خب این حرف را می‌زنیم می‌گوییم که قبلاً مولا بیاید بگوید که صَلّ بهذا الکیفیه، بعد مولا در دلیل دیگر بگوید که یَجب فی الصلوة قصدُ النیّة و یا قصد الوجوب یا قصدُ المولویة و امثال‌ذلک. این اشکال ندارد البته در همین قضیه هم اشکال وارد شده، ولی ما حالا کاری نداریم و می‌شود با همین کیفیت رفع دوریّت را کرد. این جواب اول بود.

نقد دوم

اما جواب دوم اینکه حتی نسبت به خود دلیل اشکالی ندارد. ببینید صحبت در این نیست که آن هلاکتی که متوقف بر شبهه است آن هلاکت متوقف بر مخالفت بر وجوب احتیاط است. مسئله این‌طور نیست! یعنی لسان دلیل که می‌گوید: **«قِف عِند الشُّبهة فإنَّ الوقوفُ عِندَ الشُّبُهاتِ خَيرٌ مِنَ الاقتِحامِ فِی الهَلَکاتِ»** آن هلاکتی که در اینجا نتیجهٔ برای امر به وقوف است آن هلاکت مترتب بر مخالفت بر این ایجاب احتیاط نیست؛ تااینکه شما بگویید که درصورتی هلاکت متحقق است که

ایجاب احتیاط باشد و درصورتی ایجاب احتیاط است که هلاکت متوقف باشد و این دور است و دور پیش می‌آید. نه‌خیر!

ببینید در لسان دلیل: **«قِف عِند الشُّبهة فإنَّ الوقوفُ عِندَ الشُّبُهاتِ خَيرٌ مِنَ الاقتِحامِ فِی الهَلَكاتِ»** این هلاکت متوقف بر عدم اتیان امر یا نهی مولا است و به ایجاب احتیاط کاری ندارد؛ یعنی مربوط نیست و هیچ تعلق و هیچ علاقه‌ای بین هلاکتِ در ذیل حدیث با ایجابِ احتیاط در صدر حدیث نیست. آن هلاکت مربوط به این ایجاب احتیاط نیست، آن هلاکت مربوط به مخالفت با امر و یا با مخالفت با نهی مولا می‌شود؛ منتها این ایجاب احتیاط کشف می‌کند از هلاکتی که مترتب بر اوامر و نواهی مفروضه است، نه‌اینکه این هلاکت متوقف بر مخالفت خود این ایجاب احتیاط است که این ایجاب احتیاط خودش ایجاب مولوی بشود تا اینکه این ایجاب مولوی خودش ایجاد مفسدهٔ نفس‌الأمریه بکند و آن مفسدهٔ نفس‌الأمریه موجب هلاکت بشود، نه‌خیر! این قضیهٔ ایجاب احتیاط قضیهٔ کشفی است نه قضیهٔ مولوی، منتها ارشادی محض نیست بلکه

جنبهٔ طریقی دارد. خیلی فرق می‌کند که یک امری فقط جنبهٔ مولویت محضه داشته باشد مانند صلّ، یک امری جنبهٔ طریق به واقع دارد و خودش فی‌حدّنفسه الزامی ندارد بلکه فقط صرف احراز واقع و جنبهٔ طریقیت واقع در این امر لحاظ می‌شود.

تحلیل ماهیت ایجاب احتیاط

مسئلهٔ ایجاب احتیاط از همین باب است؛ مخالفت بر نفس ایجاب احتیاط مِن حیث هوهو، موجب عقاب نیست؛ بلکه از باب ترک آن واقع است که مکلف آن واقع را ترک می‌کند، منتها شارع در صدد بیان این مسئله نیست.

اوامر مولویه بدون لحاظ مصالح و مفاسد نفس الامری

من‌باب‌مثال خدمتتان این مسئله را می‌خواهم عرض کنم؛ ببینید یک وقتی مولا اصلاً به مصلحت و به مفسدهٔ آن فعل کاری ندارد، مولا می‌گوید که باید الآن این شارع [جاده] از این محل عبور بکند، اگر شما هزارتا دلیل هم بیاورید و بگویید که آقا این عبور شارع از این محل موجب مفسده است، او می‌گوید

که چون امر، امر من است باید اطاعت کنید و کاری ندارد به اینکه الآن این شارع که از این محل کشیده می‌شود موجب صلاح این محل است یا موجب فساد است، آیا راه کم می‌شود یا راه زیاد می‌شود، به این مطالب کاری ندارد! [بلکه] او می‌گوید که اراده و مشیت من تعلق گرفته است، خواب دیده‌ام باید شارع و جاده را از این محل کشید! درست شد؟! پس مخالفت بر این امر، مخالفت نفسیه است این مخالفت، مخالفت مولویه است ولو اینکه مصلحت بر خلاف باشد، این مخالفت، مخالفت نفسیه و مخالفت مولویه می‌شود.

در اوامر عادیه که وجوب صلاة یا وجوب صوم است یا حرمت خمر است در تمام اینها ما اصلاً کاری به مصلحت و مفسدهٔ نفس‌الأمریه نداریم؛ بلکه نفس مخالفت با اوامر و نواهی مولا در این موارد موجب فسق و موجب عقاب است. حالا سواءٌ اینکه این خمر در واقع مصلحت داشته باشد یا مصلحت نداشته باشد؛ چون مولا گفته که الخمر حرامٌ یَجب الاحتراز عنه، چون مولا گفته است که صلّ، یَجبُ الإتیان ولو اینکه صلاة در واقع مفسده دارد که ندارد،

ولی به آن کاری نداریم.

اوامر مولویه با لحاظ جنبهٔ طریقیت

قسم دوم از اوامر مولویه، ولو اینکه جنبهٔ مولوی دارد در کیفیت القاء از طرف مولا لحاظ طریقیت شده است، یعنی مولا می‌خواهد بگوید که این جاده‌ای که الآن می‌گویم که از اینجا بکشید به‌خاطر مصلحتی است که در اینجا است. آن مصلحت را شما نمی‌دانید، آن مصلحت را من می‌دانم. نمی‌گوید که باید از اینجا بکشید. درست شد؟! بنابراین اگر شخصی بیاید بر این امر مولا مخالفت بکند، اگر مصادف با واقع شد که موجب عقاب است یعنی مخالفت موجب عقاب است. مولا می‌گوید که از این جاده عبور کن و از این جاده عبور نکن. اگر موجب واقع شد و لصوص در این جاده بودند، قطّاع الطریق در این جاده بودند این به همان عقاب مبتلا می‌شود یعنی به همان مفسده مبتلا می‌شود، اگر نه، مخالفت کرد ولی لصوص نبودند، قطّاع الطریق نبودند، ضاربی نبود، از باب تجرّی بر مولا در اینجا موجب عقاب می‌شود؛ ولی قصد و نظر مولا مصلحت است

نه نفس آن اراده، بدون رعایت و بدون حکایت از آن مفسده و مصلحت نفس‌الأمریه.

پس ما در اینجا دو نحو اوامر مولویه داریم؛ یک اوامری که ما به مفسده و مصلحت نفس‌الأمریه‌اش کاری نداریم مثل وجوب صلاة، مصلحت هست نه‌اینکه نباشد ولی ما کاری نداریم و ما نمی‌دانیم؛ مثل اینکه بگویند که به چه دلیل نماز صبح دو رکعت است؟ شما می‌دانید به چه دلیل دو رکعت است؟ آیا شما اطلاع بر مصلحت رکعتین در صلاة صبح دارید؟ به چه دلیل فرض کنید که نماز ظهر چهار رکعت است؟ ما اینها را نمی‌دانیم فقط تعبداً قبول می‌کنیم و اصلاً کاری نداریم به اینکه چه صلاحی مترتب بر این اربع رکعات است و چه صلاحی مترتب بر ثلاث رکعات در صلاة مغرب است، نمی‌دانیم. ولی یک وقتی مولا گفته که این کار را شما باید انجام بدهید به‌خاطر آن مصلحتی که من در اینجا می‌دانم.

تلمیذ: همین می‌شود نفسیت.

استاد: نه‌خیر نفسیت نیست.

تلمیذ: گرچه حکایت است ولی خودش یک نوع

نفسیت است.

استاد: کیفیت بیان مولا فرق می‌کند؛ یک وقتی مولا می‌گوید که شما باید از این طریق حرکت کنید والسّلام و می‌گویید که به چه دلیل؟! می‌گوید که به شما مربوط نیست، فضولی موقوف، تمام شد. یک وقت می‌گوید که به این دلیل عمل بکن مثلاً چون این جاده نزدیک‌تر است و زودتر تو را به مقصد می‌رساند؛ دلیل را ذکر می‌کند. کیفیت بیان فرق می‌کند. در اینجا این امر مولوی صرف نیست بلکه مولوی طریقی است؛ یعنی برای طریق احراز واقع مولا می‌آید این امر را بیان می‌کند و مخالفت بر اینجا صرف مخالفت بر مولا تلقی نمی‌شود. می‌گوید که چون مخالفت با مولا از حیث اینکه به این امرِ مولا توجه نکرده، الآن در اینجا عقابش می‌کنند، چون در اینجا این مصلحتی را که مولا برایش درنظر گرفته این مصلحت را اتیان نکرده است [عقابش می‌کنند]. درحالی‌که این‌هم تجرّی است آن‌هم تجرّی است هردو تجرّی هستند؛ ولی کیفیت این قیام عبد درقبال این امر با کیفیت قیام عبد درقبال این امر مختلف

است؛ در آنجا تعبّد محض است و در اینجا تعبد به اضافهٔ طریقیت است.

جنبهٔ طریقیت در اوامر احتیاطیه

در اوامر احتیاط و اوامر شبهات و اینها مسئله از این قبیل است؛ یعنی آن هلاکت مترتب بر مخالفت با امر و مخالفت با نهی است، نه بر مخالفت بر این ایجاب احتیاطی که همین الآن شارع دارد می‌گوید. خدا می‌گوید که به من مربوط نیست! یا من امری را گفته‌ام یا نگفته‌ام! من به‌خاطر صلاح تو احتیاط را واجب می‌کنم! و این غیر از صلّ است در صلّ نمی‌گوید که به‌خاطر صلاح تو بلکه می‌گوید که باید انجام بدهی و من به صلاح و مفسده اصلاً کاری ندارم، انجام بده و اگر ندهی پدرت را هم درمی‌آورم. امر به احتیاط می‌گوید که به‌خاطر صلاح تو من می‌گویم که احتیاط واجب است. به‌خاطر اینکه اتیان آن امرِ واقع ـ مفروضه و محتمله ـ را بکنی من احتیاط را واجب می‌کنم اگر این احتیاط را واجب نکنم تو قضیه را سست می‌گیری، برای اینکه قضیه را سست نگیری و حتماً به آن مصلحت ملزمه و مفسدهٔ موبقه برسی، برای آن احتیاط را واجب

می‌کنم. آن‌وقت این می‌شود طریق و دیگر مولوی صرف نیست. درست شد؟! پس دور هم لازم نمی‌آید یعنی وقتی که می‌گوید: **«قِف عِند الشُّبهة فإنَّ الوقوفُ عِندَ الشُّبُهاتِ خَيرٌ مِنَ الاقتِحامِ فِی الهَلَكاتِ»** این هلاکت مترتب بر این ایجاب احتیاط نیست بلکه علت برای ایجاب احتیاط است نه‌اینکه معلول.

در کلام آقای حکیم جنبهٔ معلولیت در اینجا لحاظ شده است اما ما می‌گوییم که علت است. آن معلول است برای آن اوامر و نواهی محتمله، معلول اوست. برای عدم احتراز از آن هلاکت و وصول به مصلحت ملزمهٔ آن اوامر شارع می‌آید احتیاط را واجب می‌کند. بنابراین درصورت مخالفت، به‌خاطر مخالفت با آن اوامر عقاب می‌شود و درصورت عدم مخالفت به‌خاطر تجرّی بر مولا عقاب می‌شود؛ حالا مولا دیگر خودش می‌داند که عقابش بکند یا عقاب نکند، این دیگر در اینجا به‌خاطر عدم اتیان به آن اوامر عقاب نمی‌شود؛ چون امری در کار نبوده است نهی‌ای نبوده است؛ بلکه به‌خاطر این عنایتی که مولا به او داشته و او مخالف با آن عنایت و اهتمام عمل

کرده است از این باب می‌رود در باب تجرّی و گَم بینهم بونٌ بعید؛ بین اینکه ما آن هلاکت را موجب ایجاب احتیاط بدانیم یااینکه آن هلاکت را معلول برای اوامر و نواهی محتمله بدانیم. این مسئله‌ای است که بر این باب مترتب می‌شود.

آقای شیخ ... یک نکتهٔ خوبی در اینجا متذکر شدند و آن اینکه اگر مقصود مولا اتیان واقع است بنابراین بین اوامر ارشادیه که ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِى ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾[1] است ـ حالا بنا بر اینکه ما آن را صرف اوامر ارشادیه بدانیم ـ یااینکه اوامر ارشادیه‌ای که مولا می‌گوید: آنچه را که من امر کردم شما اتیان کنید، مثل اینکه مولا در یوم الخمیس بگوید که أکرم العلماء یوم الجمعة بعد بیاید بگوید که مثلاً إفعل ما أمرتُک به یوم السبت این چه امری می‌شود؟ امر ارشادی می‌شود و مخالفت بر این امر عقاب ندارد؛ مخالفت بر امر یوم السبت عقاب دارد، نه مخالفت بر امر یوم الخمیس؛

---

[1] . سوره نساء (۴) آیه ۵۹. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۸۶:
«از خدا اطاعت کنید، و از پیغمبر و صاحبان امری که از شما هستند اطاعت کنید!»

چون آن ارشاد صرف است و هیچ امری بر آن مترتب نمی‌شود. فرقش در این است که در امر ارشادی، عنایت مولا فقط به صرف تأکید است و اضافهٔ بر تأکید، کلام مولا دیگر پیام و بلاغ ندارد. مقصود از کلام مولا فقط یادآوری و تذکر نسبت به اوامر و نسبت به نواهی است ولی در طریقیت، خودش غیر از آن جنبهٔ تأکید، بیان حکم است؛ یعنی اگر این مولا این اوامر طریقی را بیان نکند لعل اینکه این مکلف در اشتباه قرار بگیرد و فرض کند در موارد شبهه احتراز لازم نیست و ابتلاء و ورود در شبهات اشکالی ندارد. برای احتراز و کفّ مکلف در ورود این مسئله این اوامر طریقی مولوی در اینجا می‌آید. بنابراین از این حیث می‌توانیم بگوییم که این اوامر مولوی شبیه به اوامر مولویهٔ صرفه است.

اشکال سوم از طرف اخباریین: تنظیر ادلهٔ احتیاط با آیهٔ ﴿وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ﴾

آقای حکیم این اشکال را مطرح می‌کنند که ادلّهٔ احتیاط مثل آیهٔ شریفه می‌ماند؛ ﴿وَمَن يَقۡتُلۡ

مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ﴾[1] الآن به نفس این آیه، اثبات حرمت می‌شود یا نمی‌شود؟! به نفس این آیه اثبات حرمت می‌شود و خود همین آیه یَسیرُ بیاناً؛ پس دیگر احتیاج به حکم دیگر نداریم که مثلاً لا تَقتل نَفساً این آیه جنبهٔ اخباری را دارد که خودش موجب حکم است. ادلّهٔ احتیاط هم همین‌طور هستند؛ «قِف عِند الشُّبهة فإنَّ الوقوفُ عِندَ الشُّبُهاتِ خَيرٌ مِنَ الاقتِحامِ فِی الهَلَكاتِ» نفس این روایت و این حدیث و نفس این دلیل خودش بیان است و موجب ایجاب احتیاط است. چه فرقی بین این و مانحن‌فیه هست؟![2]

پاسخ آیت‌الله حکیم

جوابی که ایشان می‌دهند این است که ایشان می‌فرمایند: شکی نیست که عمل به ظاهر آیه بحدّ نفسه ممکن نیست؛ چون آیه در مقام اخبار است و در مقام انشاء نیست و برای حمل این آیه بر معنای صحیح، اقرب وجوه این است که این آیه را کنایه از

---

[1] . سوره نساء (٤) آیه (٩٣). نور ملکوت قرآن، ج ٢، ص ٣٢:
«و کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد، پاداش وی جهنم است.»

[2] . حقائق الأصول، ج ٢، ص ٢٤٢.

حرمت قتل نفس مؤمن بگیریم و وقتی که آیه کنایهٔ از حرمت قتل نفس شد، یَسیرُ بیاناً برای قتل نفس. ولی در مانحن‌فیه این‌طور نیست این حدیث «قِف عِند الشُّبهة فإنَّ الوقوفُ عِندَ الشُّبُهاتِ خَیرٌ مِنَ الاقتِحامِ فِی الهَلَکاتِ» در اینجا باید اثبات هلاکت را ابتدائاً بکند که اثبات هلاکت، ـ بنا بر آن فرض دوری که ما گفتیم ـ خودش باید به‌واسطهٔ یک امر دیگری ثابت بشود که آن امر دیگر یَسیرُ بیاناً و أنّیٰ لَنا بإثبات ذلک. یعنی وقتی ما می‌گوییم که «قِف عِند الشُّبهة فإنَّ الوقوفُ عِندَ الشُّبُهاتِ خَیرٌ مِنَ الاقتِحامِ فِی الهَلَکاتِ» هلاکت در جایی است که در آنجا بیان وجود داشته باشد و اگر بیان در آنجا وجود نداشته باشد، خب هلاکت هم در آنجا نیست چون عقاب مترتب بر بیان است و با وجودِ بیانِ محتمل، عقاب هم محتمل می‌شود و دیگر عقاب، عقاب منجَّز نخواهد بود. این‌هم جوابی است که ایشان می‌دهند.[1] اما جوابش همین است که ما عرض کردیم بر اینکه خود آن هلاکت یعنی احتمال هلاکت

---

[1] . همان.

موجب ایجاب احتیاطی است که در صدر است و آن احتیاجی به یک بیان دیگر ندارد. جوابش این است.

بحث روایات و ادلّهٔ اخباریین راجع به این مسئله تمام شد و إن‌شاءالله دلیل عقل را از نقطه‌نظر اخباریین بیان می‌کنیم. البته ما هنوز مسئله را جمع نکرده‌ایم و بعد از اینکه دلیل اخباریین هم تمام شد، آن موقع ما دیگر راجع به موارد احتیاط و وجوب احتیاط و یا مثلاً حُسن احتیاط در موارد مختلفه صحبت می‌کنیم.

اللهم صل علی محمد وآل محمد